

پیامدهای رشد اقتصادی و نظامی چین بر اتحاد دوجانبه آمریکا - ژاپن

محمد تقی زاده انصاری*

چکیده

اتحاد امنیتی دوجانبه ژاپن و آمریکا که پس از پایان جنگ جهانی دوم شکل گرفت، در عصر جنگ سرد، در رویارویی دو دولت با فشارهای ژئوپولیتیکی شوروی و متحدین منطقه‌ای‌اش در حوزه پاسیفیک نقشی حیاتی بازی کرد. این اتحاد مولفه‌ای مهم از نظم منطقه‌ای تحت رهبری آمریکا در پاسیفیک بوده است. پس از پایان جنگ سرد، رشد اقتصادی و نظامی چین، به مثابه قوی‌ترین محرک تأثیرگذار بر منافع امنیتی مشترک دو دولت در حوزه شرقی پاسیفیک به نگرانی اصلی مشترک دو دولت تبدیل شده است. در سال‌های اخیر مواضع سرسختانه‌تر چین در مناقشات دریای شرقی، که با رشد چشمگیر اقتصادی و قابلیت‌های فزاینده نظامی‌اش حمایت می‌شود،

*. استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (نویسنده مسئول: ansarimind@yahoo.com)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۹/۰۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۶/۲۵
فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نخست، شماره هجدهم، صص ۷۳ - ۴۵.

بر شدت نگرانی‌های منطقه‌ای از نیات و مقاصد پکن افزوده و بر پیوندهای امنیتی دولت‌ها در منطقه اثر گذاشته است. این مقاله از چشم‌انداز نظریه موازنه تهدید به تبیین تأثیر روند مدرنیزاسیون نظامی چین، که خود نشأت گرفته از رشد اقتصادی‌اش می‌باشد، بر اتحاد ژاپن و آمریکا پرداخته است. در این راستا، شکل‌گیری و تداوم این اتحاد بررسی شده و سپس روند مدرنیزاسیون نظامی چین به مثابه متغیر مستقل تجزیه و تحلیل شده و سپس پیامدهای آن برای منافع مشترک ژاپن و آمریکا در حوزه شرق پاسیفیک بررسی و واکنش مشترک دو دولت در شکل بازبینی و گسترش اتحاد دفاعی دوجانبه‌شان مورد بررسی قرار گرفته است.

واژه‌های کلیدی: چین، ایالات متحده، ژاپن، رشد اقتصادی و نظامی.

در پی تنش‌هایی که متعاقب ورود ناوگان نظامی ایالات متحده به آب‌های دریای جنوبی چین، در مارس ۲۰۱۶، بین پکن و واشنگتن درگرفت، وزیر دفاع ژاپن در حاشیه نشست وزرای خارجه ۱۸ کشور آسیا اقیانوسیه در مالزی، از موضع پنتاگون در تقویت هرچه بیشتر حضور نظامی در آسیا پاسیفیک حمایت کرد و سپس نخست‌وزیری ژاپن نیز اعلان داشت که کشورش قویا از ورود ناوگان نظامی آمریکا به آب‌های دریای جنوبی چین پشتیبانی می‌کند. دریایی که ارزش کالاهای بازرگانی و تجاری که از طریق آن به نقاط مختلف جهان انتقال داده می‌شود، سالیانه بیش از ۵ تریلیون دلار است. وی همچنین افزود که تنها ایالات متحده است که می‌تواند مانع از توسعه‌طلبی چین در آسیای جنوب شرقی شود. در سپتامبر ۲۰۱۵، پارلمان ژاپن لایحه‌ای را تصویب کرد که بر طبق آن، دولت اجازه می‌یابد که در صورت لزوم نیروهای دفاعی کشور را برای عملیات‌های نظامی در ورای مرزهای ملی اعزام کند، در واکنش به آن، وزارت خارجه چین از توكیو خواست که به روند صلح در آسیا احترام گذاشته و ضمن مرور تاریخ ثبات منطقه‌ای را با چالش مواجه نکند.

پیش‌تر در سپتامبر ۲۰۱۲، مناقشه چین و ژاپن بر سر جزایر سنکاکو/ دیائویو در آب‌های دریای شرقی چین شدت یافته بود. مناقشه‌ای که در پی آن پکن یک محدوده هوایی بر فراز دریای شرقی ترسیم کرد که به فضای این جزایر بسط می‌یافت که در واکنش به آن ایالات متحده مبادرت به انجام پرواز جنگنده‌های ب ۵۲ بر فراز این جزایر کرد. این موارد تنها نمونه‌هایی از تنش‌های سیاسی و امنیتی در بین چین با آمریکا و ژاپن است. در طول دهه گذشته پاسیفیک شاهد تنش‌های فزاینده بین چین و همسایگان بر سر مناقشات دریایی در دریا‌های شرقی و جنوبی چین بوده است. از طرفی در تحولی

جدید ژاپن پس از شش دهه، ممنوعیت‌های قانونی مشارکت در جنگ‌های احتمالی فرامرزی را برداشته و رهکردهای امنیتی پیمان دفاعی دوجانبه ژاپن و آمریکا نیز بازبینی شده و بسط یافته است.

این تحولات، این پرسش را مطرح می‌کند که «چه چیزی سبب افزایش تنش‌های سیاسی امنیتی چین با ژاپن و آمریکا و بازبینی و بسط معاهده دفاعی دوجانبه آمریکا - ژاپن شده است؟» در پاسخ، این مقاله این فرضیه را مطرح کرد که مدرنیزاسیون نظامی چین در طول بیش از دو دهه گذشته بر منافع مشترک امنیتی آمریکا و ژاپن در حوزه شرقی پاسیفیک تأثیر گذاشته و بسط معاهده دفاعی دوجانبه آمریکا و ژاپن تقلایی در مواجهه با پیامدهای مدرنیزاسیون نظامی چین بر منافع مشترک امنیتی دو کشور در حوزه شرقی پاسیفیک است. در ادامه، پس از مرور نظریه موازنه تهدید، از این چشم‌انداز به بررسی فرضیه پژوهش پرداخته و در تبیین مسأله، روندهای کلی رشد اقتصادی چین که منشاء رشد نظامی او است نیز مورد اشاره قرار گرفت.

۱. چارچوب تئوریک : موازنه تهدید

«والت^۱» تئوری «موازنه تهدید^۲» را به‌عنوان فرمول‌بندی مجددی از تئوری «موازنه قدرت^۳» «والتز» ارائه کرده است. والتز بر این باور است که دولت‌ها در درجه اول نگران امنیت خویش‌اند و از آنجا که در سیستم بین‌المللی تنها ضامن امنیت هر دولتی میزان قدرت نسبی است، دولت‌ها با حساسیت به افزایش قدرت یکدیگر می‌نگرند و ائتلاف‌ها از تقلای دولت‌ها برای حفظ یا احیای موازنه قدرت سربرمی‌آورند. بنابراین به باور والتز ائتلاف‌ها ابزارهایی برای تأمین امنیت در سیستم خودیاری بین‌المللی هستند (والتز، ۱۳۹۲).
والت با این پرسش آغاز می‌کند که امنیت در برابر چه چیزی؟ وی بر این باور است که امنیت بیش از آنکه در برابر قدرت طرح شود، در برابر تهدید طرح می‌شود. والت در نقد والتز از تمایز بین قدرت و تهدید بهره می‌گیرد. (Walt, 2008:36)

به باور والت، تهدید و نه قدرت در قلب نگرانی‌های امنیتی دولت‌ها قرار دارد و بر این اساس دولت‌ها ضرورتاً از قدرتمندترین دولت نمی‌ترسند بلکه از دولتی می‌ترسند

1. Stephen Walt
2. Balance of Threat Perception
3. Balance of Power

که بیش از سایر دولت‌ها تهدیدآمیز جلوه کند، بر این اساس ائتلاف‌ها ضرورتاً در برابر قدرتمندترین دولت ایجاد نمی‌شوند بلکه در پاسخ به تهدید مشترک است که شکل می‌گیرند. تهدید به نوبه خود، تابعی از مجاورت جغرافیایی، توانمندی‌های تهاجمی، نیت و مقاصد تجاوزگرایانه و مجموع قدرت یک دولت است. درک نیت و مقاصد واقعی دولت‌ها دشوار است، به‌علاوه نیت و مقاصد دولت‌ها ممکن است که تغییر کند. (Walt, 1987: 21)

(27) هم‌چنین تمیز بین توانمندی‌ها و سیاست‌های تدافعی و تهاجمی نیز دشوار است و ممکن است قابلیت‌ها و سیاست‌های تدافعی یک دولت برای دیگر دولت‌ها به‌عنوان قابلیت‌ها و سیاست‌هایی تهاجمی جلوه کند. «تصور تهدید» گاهی ممکن است غیر واقعی باشد. دولت‌ها نمی‌توانند از نیت واقعی یکدیگر مطمئن شوند و به وضوح بین سیاست‌های تدافعی و تهاجمی یکدیگر تمیز قایل شوند، لذا گاهی نیت و سیاست‌های یکدیگر را به‌گونه‌ای غیرواقعی، تهدیدآمیز می‌یابند. اما «تصور تهدید» چه واقعی، چه غیرواقعی موجب ترس دولت‌ها می‌شود و بر روابط دولت‌ها تأثیر می‌گذارد. (Walt, 1987: 37)

در واقع، هنگامی که دو یا چند دولت با تهدید مشترک قریب‌الوقوع مواجه شوند، برای حفاظت از خود در شکل یک ائتلاف به یکدیگر می‌پیوندند. والت ائتلاف‌ها یا اتحادها را تعهدات رسمی یا غیررسمی بین دو یا چند دولت برای همکاری امنیتی به منظور افزایش قدرت، و نفوذ برای تأمین امنیت اعضا می‌داند (Walt, 2009: 86). والت در شکل‌گیری ائتلاف‌ها به دریافت تهدید مشترک توجه دارد که مولفه‌ای مربوط به سطح واحدها است. والتز در نظریه سیاست بین‌الملل فشارهای ساختاری نظام بین‌المللی را محرک دولت‌ها برای شکل‌دادن به ائتلاف‌ها می‌داند، اما به باور والت، عواملی در سطح واحدها وجود دارد که بر دریافت تهدید تأثیر می‌گذارد. به‌عبارتی، هنگامی که سوء برداشت یا سوء محاسبه رهبران سبب می‌شود که درک دولت‌ها منطبق بر واقعیت عرصه بین‌المللی نباشد، فشارهای ساختاری نمی‌تواند به تنهایی رفتار دولت‌ها را تبیین نماید. علاوه بر آن، دیگر متغیرهای تأثیرگذار از قبیل مجاورت که پیوندی نزدیک با طرح قدرت یک دولت علیه دیگران دارد، سبب می‌شود که برای تبیین رفتار دولت‌ها به نظریه‌ای روی آوریم که علاوه بر سطح سیستم بین‌المللی به سطح واحدها نیز بپردازد. والت در این راستا به عوامل سطح واحد نیز توجه کرده‌است. والت به بررسی این پرسش پرداخته است که یک دولت چگونه از میان دولت‌ها برای خود متحد کسب می‌نماید؟ والت بر این باور است که

محرك اساسی دولت‌ها انگیزش بقا در آنارشی است و آنها هنگامی که با تهدید مشترکی مواجه می‌شوند، برای بقا دست به اتحاد می‌زنند. بر اساس باور والت، دولت‌ها از آنجا که تحت یک ساختار آنارشیک بین‌المللی زندگی می‌کنند، همواره نسبت به یکدیگر بی‌اعتماد هستند و همواره نگران مخاطراتی احتمالی هستند که از محیط بیرونی امنیت آنها را به خطر بیندازد.

والت باور دارد که افزایش ترس دولت‌ها از یک دولت است که به شکل‌گیری ائتلاف‌های توازن بخش می‌انجامد و دولت‌ها از دولتی بیشتر می‌ترسند که تهدیدآمیزتر دریافت شود. مجموعه‌ای از عوامل بر دریافت تهدید دولت‌ها تأثیر می‌گذارد، مجموع قدرت یک دولت، مجاورت جغرافیایی، نیت و مقاصد تهاجمی و قابلیت‌های نظامی تهاجمی یک دولت موجب می‌شود که ترس دیگر دولت‌ها از دارنده این ویژگی‌ها افزایش یابد. پس دولت‌ها علیه تهدیدآمیزترین دولت است که دست به اتحاد می‌زنند و از ثبات سیاسی و تمامیت سرزمینی دولتی حمایت می‌کنند که آنها را در مواجهه با تهدیدات بیرونی یاری رساند. به‌طور کلی، به باور والت، دولت‌ها هنگامی که با یک تهدید برجسته قریب‌الوقوع مواجه می‌شوند، دو استراتژی کلان پیش رو دارند. آنها یا استراتژی موازنه را برمی‌گزینند و یا اینکه ناگزیر از اتخاذ استراتژی دنباله‌روی می‌شوند. موازنه به معنای اتحاد و ائتلاف با دیگران علیه تهدید است و دنباله‌روی به معنای پیوستن دولت تهدیدشده به مرجع خطر یا تهدیدآمیزترین دولت است (Walt, 2008:4). در ادامه، از چشم‌انداز نظریه موازنه تهدید به تبیین ائتلاف دوجانبه ژاپن و آمریکا پرداخته خواهد شد.

۲. ریشه‌های ائتلاف ژاپن و آمریکا و پویایی در عصر جنگ سرد

آمریکا تا اواخر قرن نوزدهم به یک هژمون منطقه‌ای در پیرامون امنیتی خود تبدیل شده و از اواخر این قرن حرکت فراقاره‌ای ایالات متحده، که شامل مداخله در امور آسیا پاسیفیک می‌شد، آغاز شده بود. گرچه بسیاری از آمریکایی‌ها این واقعیت را درک نمی‌کردند، اما امنیت ملی آمریکا به حفظ توازن قوا در قاره اروپا و آسیا پاسیفیک وابسته شده بود، به‌گونه‌ای که مادامی که توازن قوا در این مناطق برقرار بود، ایالات متحده می‌توانست به دور از مداخله روزمره در امور این مناطق در امنیت رشد کند. اما این وضعیت همیشگی نبود. در شرق آسیا، با شکست چین از انگلیس در ۱۸۳۹، این امپراتوری

کهنسال به مثابه یک قدرت بزرگ آسیایی وارد دوره‌ای یک‌صد ساله از نفوذ دولت‌های غربی، روسیه و ژاپن شد، سده نوزدهم آسیا پاسیفیک شاهد زوال چین و ظهور ژاپن به مثابه قدرتی مدرن بود. ژاپن که با انقلاب میجی درب‌های خود را به روی علم و فناوری نوین باز کرده بود، به سرعت به یک دولت نیرومند آسیایی تبدیل شد، ژاپن سپس شروع به گسترش سیاست‌های توسعه‌طلبانه‌اش در پاسیفیک کرد (LaFeber, 2008: 12). در ۱۸۹۴، ژاپن، پس از چندین هزاره، شبه جزیره کره را از نفوذ چین خارج کرد و با تصرف تایوان در صدد اشغال بنادر و بخش‌هایی از خاک اصلی چین بر آمدند (رجب زاده، ۱۳۶۵: ۳۷-۷۴).

همزمان ایالات متحده نسبت به معادلات قدرت در آسیا پاسیفیک با حساسیت فزاینده‌ای می‌نگریست. افول چین، محیط منطقه‌ای را برای گسترش نفوذ روسیه و دیگر قدرت‌های استعماری اروپایی و نیز ژاپن در آسیا پاسیفیک هموار کرده بود. از اوایل قرن بیستم، رقابت بین ژاپن و روسیه بر سر نفوذ منطقه‌ای شدت گرفت و نهایتاً به جنگ ۱۹۰۵ انجامید که در نتیجه آن روسیه از ژاپن شکست خورد. ایالات متحده از این‌که روسیه نتوانست بر ژاپن مسلط شود، خشنود شد؛ چرا که از چشم‌انداز ایالات متحده ژاپن آن‌قدر قدرتمند شده بود که می‌توانست مانع از سلطه هر قدرت دیگری در پاسیفیک شود. بر همین اساس، روزولت رئیس جمهوری آمریکا شکست روسیه تزاری از ژاپن را بزرگ‌ترین رویداد تاریخ خواند (بزرگمهری، ۱۳۸۸: ۱۶۶).

اما ژاپن در صدد هژمونی منطقه‌ای بر پاسیفیک بود و برای بیرون‌راندن قدرت‌های برون منطقه‌ای در سراسر نیمه اول قرن بیستم درگیر رقابت با قدرت‌های غربی در پاسیفیک شده بود. ایالات متحده برای ممانعت از هژمونی ژاپن، یک بار در طول جنگ جهانی اول و دگرباره در ۱۹۴۱، هنگامی‌که دریافت هیچ نیرویی در پاسیفیک وجود ندارد، علیه این کشور وارد جنگ شد. از اول دسامبر ۱۹۴۱، آمریکا در ائتلاف با انگلستان و نیروهای ملی‌گرای چین به رهبری چیان کای شک علیه ژاپن وارد جنگ شد (White House, December, 1, 1943). جنگی که تا تسلیم بی‌قید و شرط ژاپن در اگوست ۱۹۴۵ ادامه یافت. در نتیجه جنگ، ژاپن به دولتی ضعیف تبدیل شده بود و از طرفی هم شوروی به بزرگ‌ترین قدرت مجاور در آسیا پاسیفیک تبدیل شده بود. از همان هنگام که نشانه‌های پیروزی متفقین آشکار شده بود، ائتلاف متفقین دست‌خوش تنش میان شوروی، آمریکا و

انگلستان شده بود. تنش‌های که تا پیروزی قطعی بر آلمان و ژاپن، به افتراقی اساسی گسترش یافت. سپس جنگ کره بیش از پیش آمریکا را به اهمیت اتحاد‌های دو و چندجانبه برای مقابله با مخاطره قریب‌الوقوع سلطه کمونیسم بر آسیا پاسیفیک واقف کرد. در واقع، در حالی که آمریکا نیروهای نظامی خود را از خاک شبه‌جزیره کره خارج کرده بود، در ۱۹۵۰ هنگامی که نیروهای کیم ایل سانگ از پیونگ یانگ با پشتیبانی چین و متحد بزرگش، شوروی، به سرزمین تحت حکومت سینگمن ری در جنوب حمله کردند، ایالات متحده در ممانعت از سلطه شوروی و متحدین منطقه‌اش به‌طور مستقیم وارد جنگ کره شد که تا عقب‌نشینی کمونیست‌ها به آن سوی مدار ۳۸ درجه، در ژوئیه ۱۹۵۳ به‌طول انجامید (Copeland, 2000: 42). از طرفی ژاپن که در اثر شکست در جنگ جهانی دوم به شدت ضعیف شده بود، تحت فشار آمریکایی‌ها، ارتش را رسماً بسیار محدود کرده بود.

ترس از نیات و مقاصد تهاجمی شوروی و متحدین منطقه‌اش سبب شد که آمریکا در ۱۹۵۳ با کره جنوبی یک معاهده امنیتی به امضا برساند. تلاش برای حفظ کره جنوبی و ترس از توسعه طلبی کمونیسم آمریکا را به ائتلاف با ژاپن سوق داد. در نتیجه، مذاکرات آمریکا و ژاپن به توافق سان‌فرانسیسکو در ۸ سپتامبر ۱۹۵۱، منجر شد. براساس این قرارداد، ژاپن تمام متعلقات و متصرفات ماورای بحار خود را از دست داد، اما در عین حال، از پرداخت غرامت معاف شد. همچنین به موجب این پیمان، ژاپن در سال ۱۹۵۲، حاکمیت دوباره خود را به دست آورد؛ هرچند برخی از نواحی کشور در اشغال نیروهای نظامی آمریکا باقی ماند. در همان روزی که پیمان صلح امضاء شد، ژاپن و آمریکا معاهده حفظ امنیت میان ژاپن و آمریکا را نیز امضاء کردند. بر طبق این پیمان امنیتی، ژاپن به نیروهای نظامی آمریکا پایگاه و تسهیلات استقرار در این کشور و یا نزدیک آن اعطا کرده و آمریکا هم متعهد به دفاع از ژاپن در مقابل تهدیدات و حملات نظامی شد. به عبارتی، ژاپن با دادن پایگاه نظامی، خود را تحت امنیت چتر حفاظتی آمریکا قرار داد. این توافق امنیتی در عصر جنگ سرد اساسی‌ترین مولفه نظم منطقه‌ای تحت رهبری آمریکا در پاسیفیک محسوب می‌شد (Christensen, 1999).

هم اکنون، بر اساس این معاهده دفاعی دوجانبه، آمریکا بیش از ۴۷ هزار نیروی نظامی در پایگاه‌هایش در خاک ژاپن دارد، که شامل سه پایگاه هوایی کادنا به‌عنوان

بزرگ‌ترین پایگاه هوایی آمریکا در پاسیفیک، میساوا در مجاورت ۵ کیلومتری ساحل اقیانوس آرام، یوکوتا، و سه پایگاه نیروی نظامی راما، فورت بوکنر، توری و چهار پایگاه دریایی و سیزده کمپ نیروی دریایی است (Chanlett et al 2014: 17-23). این نیروهای نظامی نقشی مهم در محاسبات استراتژیک شرق پاسیفیک و بازدارندگی رقبای منطقه‌ای ژاپن و آمریکا بازی کرده‌اند و متأثر از تحولات پیرامون امنیتی رهکردهای همکاری‌های مشترک دفاعی دو کشور از جمله در ۱۹۹۷، تحول یافته است، رهکردهای دفاعی که متأثر از پیامدهای مدرنیزاسیون نظامی چین برای منافع مشترک ژاپن و آمریکا دگرباره دست‌خوش بازبینی شده است.

۳. روندهای کلی رشد اقتصادی و مدرنیزاسیون نظامی چین

ارتش چین متشکل از سه شاخه ارتش آزادی‌بخش، نیروی مسلح پلیس و نیروهای ذخیره و شبه‌نظامی و واحد نیروهای موشکی راهبردی موسوم به واحد دوم توپخانه است. ارتش آزادی‌بخش خود سه شاخه هوایی، دریایی و زمینی دارد. ارتش چین در مجموع ۲۳۳۳۰۰۰ نفر نیروی فعال دارد که از این نیروها ۱۶۰۰۰۰۰ نفر نیروی زمینی، ۲۳۵۰۰۰ نفر نیروی دریایی، ۳۹۸۰۰۰ نفر نیروی هوایی، ۱۰۰۰۰۰ نفر نیروی بخش موشک‌های استراتژیک و هسته‌ای و ۶۶۰ هزار نفر نیز نیروهای شبه‌نظامی هستند (Fisher, 2008: 16).

ارتش چین از میانه دهه ۱۹۹۰، ذیل یک انتقال بزرگ قرار گرفته است. گرچه رشد فزاینده قابلیت‌های این ارتش در دهه گذشته است که در ایالات متحده و نیز در میان همسایگان مورد توجه بیشتری واقع شده است، اما این افزایش قابلیت‌ها تداوم روندی است که در طول دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، در پی رشد دست‌آوردهای اقتصادی کشور آغاز شده است. مدرنیزاسیون نظامی چین در پی رشد چشمگیر اقتصادی این کشور از میانه دهه ۱۹۹۰، آغاز شده است. پیش‌تر، از ۱۹۷۸، پس از درگذشت مائوتسه دانگ و روی کار آمدن دنگ شیائوپینگ، پکن عمل‌گرایانه در درون رفورم‌های اقتصادی را در پیش گرفته و پارادایم سیاست خارجی را برای تسهیل توسعه اقتصادی متحول کرده بود. در نتیجه، تولید ناخالص داخلی چین از ۱۹۷۸ تا ۲۰۱۵، با نرخ متوسط ۱۰ درصد رشد یافته است (Chase, et al. 2015: 23-25).

در سال ۲۰۱۰، چین، ژاپن را پشت سر گذاشته و پس از ایالات متحده به دومین قدرت اقتصادی تبدیل شده است و برآورد می‌شود که تا ۲۰۲۵، تولید ناخالص سالیانه چین از تولید ناخالص سالیانه ایالات متحده پیشی گرفته و این کشور به بزرگ‌ترین اقتصاد جهان تبدیل شود. در واقع، به‌رغم نوسانات احتمالی، روند کلی رشد اقتصادی چین چنین انتظاری را بسیار محتمل ساخته است. در سال ۱۹۹۰، از مجموع ۲۲٫۸ تریلیون دلار تولید ناخالص جهانی، کمتر از ۲ درصد آن متعلق به چین بود. این نسبت به ۱۵ درصد از مجموع تولید ۷۴٫۶ تریلیون دلاری جهان در سال ۲۰۱۵، افزایش یافته است (Satake, 2016: 31). در مقایسه با آن، سهم ژاپن از تولید ناخالص جهانی از ۱۴ درصد در ۱۹۹۰، به ۶ درصد در سال ۲۰۱۵، و سهم آمریکا نیز از ۲۶ درصد در ۱۹۹۰ به کم‌تر از ۲۴ درصد در سال ۲۰۱۵ کاهش یافته است. پکن با اتکا به چنین رشد چشمگیر اقتصادی از میانه دهه ۱۹۹۰، وارد فرایندهای مدرنیزاسیون نظامی شده است (Wah, Kin, and Fong, 2000: 38). به طوری که بخش‌های مختلف ارتش، شامل بخش‌های نیروی هوایی، نیروی دریایی، نیروی زمینی، سلاح‌های هسته‌ای و موشکی در زمینه‌های تجهیزات، خطوط تولید، آموزش و فن‌آوری و سرمایه‌گذاری‌های مالی و انسانی از ارتشی سنتی و مبتنی بر «جنگ خلق‌ها»، در حال تکامل و انتقال به یک ارتش مدرن با اتکا به سلاح‌های مدرن و پیچیده است. در نهایت، این تحولات تا میانه دهه ۱۹۹۰ به دگرگونی چشمگیری در ارتش آزادی‌بخش خلق چین انجامید. از میانه دهه ۱۹۹۰، در زمینه منابع مالی، تجهیزات، دکتربین، نیروی حرفه‌ای و آموزش این ارتش دست‌خوش تحول شد (Tan, ed. 2015: 87).

۱-۳. تحول اهداف و مأموریت‌های ارتش

ارتش آزادی‌بخش خلق چین در آغاز یک نیروی شبه‌نظامی انقلابی محسوب می‌شد که علیه نفوذ و حضور قدرت‌های استعماری غربی و ژاپن و هم‌چنین ملی‌گرایان جمهوری خواه مبارزه می‌کرد. این ارتش از آغاز بازوی نظامی حزب کمونیست خلق چین محسوب شده است. پس از غلبه حزب کمونیست بر پکن، مسئولیت‌های ارتش نیز گسترش یافت. از ۱۹۷۸، استراتژی کلان چین حفظ سطوح بالای رشد اقتصادی را هدف قرار داده است (LaFeber, 2008: 14). بالندگی اقتصادی از طرفی سبب گسترش منافع چین شده است و از طرفی پکن را قادر کرده است که با توجه به افزایش ثروت

ملی، مواضع سیاسی و امنیتی خود را در سطح منطقه‌ای بازبینی کند به گونه‌ای که بیش از گذشته منافع مطلوب خود را در مناقشات و موضوعات مورد اختلاف با همسایگان جستجو نماید (Kentor and Kick, 2015: 123). در این راستا، اهداف و مأموریت‌های ارتش نیز متحول شده و بسط بیش‌تری یافته است. این اهداف و مأموریت‌ها به‌طور کلی از میانه دهه ۱۹۹۰، در مسیر تحول و گسترش بیش‌تر قرار گرفته‌اند. سند دفاعی چین که در سال ۲۰۱۰، منتشر شده، اهداف دفاعی ملی را تضمین حاکمیت ملی، امنیت و منافع توسعه اقتصادی، حفظ هارمونی و ثبات اجتماعی، مدرنیزاسیون دفاعی و نیروهای مسلح و حفظ صلح و ثبات جهانی ذکر کرده است. در جهت گسترش منافع امنیتی، مأموریت‌های ارتش آزادی‌بخش خلق چین نیز باز تعریف شده است، این مأموریت‌ها عبارتند از مأموریت‌های مرزی، مأموریت‌های پیرامونی، مأموریت‌های تایوان، مأموریت‌های دریاهای مورد مناقشه، مأموریت‌های مساعدت‌های انسانی و بلاای غیرمترقبه، مأموریت‌های تخلیه غیررزمی، مأموریت‌های ارتباطات خطوط دریایی و بازدارندگی استراتژیک. ذیل هر یک از این مأموریت‌ها، مسئولیت‌ها و وظایف ارتش گسترش یافته است (Turner, 2015: 82).

مأموریت‌های مرزی به کنترل مرزها و دفاع از مرزهای سرزمینی چین در برابر تهدیدات احتمالی مربوط است و فراتر از آن مأموریت‌های پیرامونی ارتش را قادر کرده است که در صورت ضرورت برای دفاع از حاکمیت چین بتواند در مناقشات نظامی احتمالی از خطوط کنونی مرزها عبور کرده و در اراضی مورد مناقشه با همسایگان متوسل به زور شود، که دلالتی ضمنی به مناقشات مرزی از جمله با هند و بوتان دارد. در خصوص تایوان ارتش مأموریت‌های مشخص و منسجمی یافته است که شامل تجهیز تسلیحاتی و حفظ توانایی تسلط نظامی بر تایوان در صورت ضرورت با توسل به زور است (Bitzinger, 2015). مأموریت‌های دریایی نیز به مناقشات دریایی در دریاهای مجاور از جمله دریای جنوبی و دریای شرقی کشور تمرکز دارد. مأموریت‌های مساعدت‌های انسانی و مأموریت‌های تخلیه غیررزمی به مسئولیت‌های جدید ارتش در مسائل غیرنظامی و مرتبط به شهروندان چینی و یا غیرچینی، که در اثر بلاای طبیعی و یا مسائل سیاسی گرفتار شده‌اند؛ مربوط است. مأموریت‌های ارتباطات خطوط دریایی به توانایی ارتش در حفاظت از امنیت بازرگانی دریایی چین در برابر دیگر دولت‌ها و یا بازیگران غیردولتی مربوط می‌شود و بازدارندگی استراتژیک نیز مشخصاً به افزایش قابلیت‌های هسته‌ای متمرکز است.

۲-۳. نوسازی نیروی دریایی چین

قابلیت‌های دریایی چین در طول دو دهه گذشته به‌طرز چشمگیری افزایش یافته است. استراتژی‌های دریایی چین هم‌اکنون استراتژی دفاع از سواحل نزدیک، استراتژی دفاع از دریاهای نزدیک، استراتژی دفاع از دریاهای دور می‌شود که متناسب با این استراتژی قابلیت‌ها و تجهیزات نظامی دریایی چین وارد فرایندهای گسترش و مدرنیزاسیون شده است. استراتژی دفاع از سواحل نزدیک بر دفاع از آب‌های کشور تا عمق ۳۰۰ کیلومتری مربوط است و بر طبق این استراتژی تسلط و قدرت دفاع موثر از تنگه‌ها و آبراهه‌های استراتژیک تا عمق ۳۰۰ کیلومتری بخشی از مسئولیت‌های حیاتی نیروی دریایی است (Li, 2015: 8). استراتژی دفاع از دریاهای نزدیک راهنمای گسترش قابلیت‌های نیروی دریایی برای دفاع موثر از منافع کشور در عمق ورای ۳۰۰ کیلومتری آب‌های مجاور قرار گرفته است. این استراتژی در مقایسه با استراتژی دفاع از سواحل نزدیک، نواحی وسیع‌تری از آب‌ها را مورد تأکید قرار می‌داد و بر گسترش بیشتر قابلیت‌ها و تجهیزات نظامی دریایی تأکید می‌کند. بر طبق این استراتژی، زنجیره‌ای از جزایر دریایی چین، از جزایر کوریل ریوکیا، تایوان تا جزایر مجاور برونئی و فیلیپین و هم‌چنین دریای زرد، دریای شرقی چین و دریای جنوبی چین حوزه دفاع از دریاهای نزدیک اعلان شده و فراتر از آن استراتژی دفاع از دریاهای دور دست است که قلمرو امنیتی کشور در دریاهای را از اولین زنجیره جزایر چین به دومین زنجیره جزایر بسط داده است که از شمال ژاپن تا جزایر ماری شمالی، گوام و از آنجا به سمت جنوب گسترش یافته است. برای دفاع از چنین قلمرو وسیع دریایی، نیروی دریایی به‌طور فزاینده‌ای بر تسلیحات و تجهیزات نظامی خود افزوده است. در بخش نیروی دریایی، زیردریایی‌ها و سلاح‌های موشکی و ناوشکن‌ها مهم‌ترین مولفه‌های قدرت نظامی چین هستند. چین بیش از ۶۰ زیردریایی دارد که شامل ۲ زیردریایی هسته‌ای شانگ تیپ ۰۹۳، ۱۳ زیردریایی از مدل سانگ ۰۳۹، بیش از ۱۸ زیردریایی از مدل یوان ۰۴۹ و ۱۲ زیردریایی تهاجمی روسی هستند. چین هم‌چنین ناوشی لانگ را به بهره‌برداری رسانیده است، این ناوهواپیما بر ۳۰۰ متر طول و ظرفیت استقرار ۵۰ فروند جنگنده را دارد. علاوه بر آن، پکن ساخت اولین ناوهواپیما بومی خود را آغاز کرده که قادر به حمل بمب افکن‌ها J-15 و دیگر هواپیماها است (Powell, 2015: 88). نیروی دریایی چین هم‌چنین در حال ساخت ناوشکن‌های ۱۰ هزار تنی ۰۵۵

است که می‌تواند بیش از ۱۰۰ فروند موشک را با خود حمل کند. علاوه بر این تجهیزات، در دیگر زمینه‌های برجسته‌ای هم‌چون مین‌گذاری‌های دریایی، موشک‌های مستقر بر تجهیزات دریایی چین قابلیت‌های چشمگیری کسب کرده است. برآورد می‌شود که نیروی دریایی چین بین ۵۰ الی ۱۰۰ هزار مین دریایی در سی مدل مختلف در اختیار دارد. این نیرو هم‌چنین به انواعی از موشک‌های کوتاه برد، میان برد و دوربرد مجهز شده است که قادر به نابود کردن کشتی‌ها، رزمناوها و دیگر تجهیزات نظامی دریایی هدف هستند. قابلیت‌های دریایی چین پیوندی وثیق با قابلیت‌های موشکی و هسته‌ای دارد (Sen, 2015: 339-341).

۳-۳. نوسازی نیروی موشکی و هسته‌ای چین

گرچه داده‌های دقیقی در مورد قابلیت‌های هسته‌ای و موشکی چین در دست نیست، اما اطلاعات بسیار روشنی از رشد فزاینده این قابلیت‌ها در دسترس است. برنامه تسلیحات هسته‌ای چین در سال ۱۹۵۵ آغاز شد و با آزمایش موفقیت‌آمیز هسته‌ای در سال ۱۹۶۴ به اوج رسید (Wortzel, 1998: 56).

بعد از آن، چین ۴۵ آزمایش هسته‌ای را با موفقیت اجرا کرده که از جمله آنها می‌توان به آزمایش سلاح‌های ترموهسته‌ای و یک بمب نوترونی اشاره کرد. چین شش نیروگاه هسته‌ای و ۷ واحد هسته‌ای با ظرفیت ۴/۵ گیگاوات دارد. گزارش سالانه وزارت دفاع ایالات متحده این توانایی چین را در سال ۲۰۱۵، تأیید کرده است. در سال ۲۰۱۵، مرکز مطالعات صلح استکهلم تعداد کلاهک‌های هسته‌ای چین را ۲۶۰ کلاهک اعلام کرده است. چین هم‌اکنون دارای ۵۰ تا ۶۰ موشک بالستیک قاره‌پیما (CSS-4) هم‌چنین موشک (JL-2) یک موشک بالستیک دریا به زمین است که قابلیت حمل کلاهک‌های هسته‌ای را دارد. تعدادی از این موشک به‌عنوان عامل اصلی بازدارندگی هسته‌ای چین بر روی نسل بعدی زیردریایی‌های هسته‌ای سری (JIN) نصب خواهد شد (Kristensen, and Norris 2015: 78-79).

پکن هم‌چنین برنامه فعالی برای گسترش سلاح‌های تاکتیکی هسته‌ای و موشکی دارد. نسل اول موشک‌های بالستیک چین موشک‌هایی بودند با سوخت مایع و زمان آماده‌سازی بالا که تنها در زمان پرتاب قابل سوخت‌گیری بودند. این موشک‌ها هرگز

به چین یک توان اتمی سری را نمی‌دادند، زیرا همواره به دلیل سوخت مایع بودن در دسترس نبودند (Manyin, et al. 2015: 89). همچنین غالباً مواقع دارای سکوی پرتاب ثابت بودند که طی یک حمله پیش‌دستانه از سوی دشمن به راحتی روی زمین از بین می‌رفتند. اولین تلاش چین برای رسیدن به موشک بالستیک در واقع به کپی موشک ار ۲ شوروی بر می‌گردد که خود موشک ار ۲ نسخه روسی موشک آلمانی وی ۲ بود. کپی موشک ار ۲ در چین به پروژه ۱۰۵۹ بر می‌گردد که در میانه دهه ۱۹۵۰ با کمک خود شوروی آغاز شد. موشک اولین بار در سال ۱۹۵۶ شلیک شد که به موتور روسی ار دی ۱۰۱ مجهز بود که ترکیبی از الکل و اکسیژن مایع را می‌سوزاند. از آنجا که چین در آن زمان سلاح اتمی نداشت، موشک یک کلاهک انفجاری قوی ۵۰۰ کیلوگرمی را تا برد ۵۵۰ کیلومتری حمل می‌کرد (Harris, 2015: 452).

موشک مشابه ار ۲ روسی یا در واقع شبیه همان وی ۲ آلمانی بود ولی تنها برد بیشتری داشت و دقت بهتری که برد بیشتر به دلیل کاهش وزن کلاهک بود. موشک از سال ۱۹۶۰ وارد خدمت شد و تعداد محدودی از آن ساخته شد. موشک دارای سکوی پرتاب ثابت بود و سوخت‌گیری آن حدود ۲ ساعت طول می‌کشید. از آنجا که موشک سوخت مایع بود، تنها در زمان پرتاب آن را پر می‌کردند. تنها تا اواخر دهه ۱۹۶۰ در خدمت بود. دانگ فنگ ۲ اولین موشک میان‌برد چین بود که در سال ۱۹۶۷ وارد خدمت شد (Kang, 2015: 7).

این موشک سوخت مایع تک‌مرحله‌ای شباهت بسیاری به موشک روسی ار ۵ نیز داشت. روس‌ها در اواخر دهه ۱۹۵۰ مدارک و سندهای فنی زیادی از موشک ار ۵ تحویل چین دادند. موشک در نگاه اول به غیر از شکل بالچه انتهای نسخه بزرگ‌تر شده دانگ فنگ ۱ بود و برد آن بین ۱۰۰۰ تا ۱۲۵۰ کیلومتر بود و نخستین موشک چین با توان حمل کلاهک اتمی بود. موشک دانگ فنگ ۲ در سال ۱۹۶۲ آزمایش شد، ولی شکست خورد و با ارتقا آن، نسخه دانگ فنگ ۲ ای DF-2A ساخته شد و این نمونه وارد خدمت شد که تا اواخر دهه ۱۹۸۰ در خدمت بود. موشک دارای سکوی پرتاب ثابت بود و یک کلاهک ۱۵ تا ۲۰ کیلو تن تی ان تی اتمی را حمل کند. دانگ فنگ ۳ اولین موشک دوربرد عملیاتی چین است. این نسخه در میانه دهه ۱۹۷۰ وارد خدمت شد. موشک یک مرحله‌ای سوخت مایع شبیه موشک ار ۱۴ روس‌ها بود که دارای برد ۳۳۰۰ کیلومتر بود. این اولین موشک

چینی‌ها بود که به آنها توان هدف قراردادن برخی پایگاه‌های نظامی آمریکا را در جنوب شرقی آسیا از جمله پایگاه‌های آمریکا در جزیره گوام را ممکن می‌ساخت (Furuoka, Oishi, and Karim, 2016: 14). سیستم‌های موشکی دی اف-۳ ای آر بی ام، دی اف-۳ ای آی آر بی ام، دی اف-۲۱ ام آر بی ام، دی اف-۲۱ ای ام آر بی ام که در پایگاه‌های در خاک اصلی چین مستقر هستند، همگی قادر به حمل کلاهک‌های هسته‌ای برای دفاع از دریا‌های نزدیک چین هستند. این قابلیت‌ها از میانه دهه ۱۹۹۰ توسعه یافته‌اند و به ترتیب هم‌اکنون هر یک از انواع این موشک‌ها دارای بردی ۲۵۰۰ کیلومتری، ۲۸۰۰ کیلومتری، ۱۷۰۰ کیلومتری و ۲۸۰۰ کیلومتری در دریا‌های نزدیک هستند (Erickson, 2016: 23).

نوع دیگری از موشک‌های دی اف ۱۵ اس آر بی ام که گونه‌ای متعارف و غیرهسته‌ای است نیز با برد ۶۰۰ کیلومتر در پایگاه‌های ارتش از جمله در جیانگ‌سی و یونان مستقر شده‌اند. دیگر موشک‌های میان‌بردی که برای دفاع از آب‌های نزدیک طراحی شده و در اختیار ارتش قرار گرفته‌اند شامل دی اف-۱۵ اس آر بی ام، دی اف ۱۵ ام ای آر وی، دی اف-۱۱ اس آر بی ام، دی اف-۱۱ ای اس آر بی ام، دی اف-۱۱ بی اس آر بی ام، اس آر/ام آر بی ام‌های جدید، سی جی-۱۰ جی ال سی ام، دی اف-۲۱ سی ام آر بی ام است که در پایگاه‌های در خشکی مستقر شده‌اند. این موشک‌ها غیرهسته‌ای هستند و هر کدام به ترتیب بردی ۹۵۰، ۹۵۰، ۳۵۰، ۵۳۰، ۶۰۰، ۱۲۰۰، ۱۵۰۰ و ۱۷۰۰ کیلومتری دارند (Kentor and Kick, 2015: 142). نوعی از موشک‌های دی اف-۲۱ دی ام آر بی ام متعارف نیز بر انواعی از رزمناوهای چین مستقر شده است که موشک‌هایی ضد کشتی هستند که بردی بین ۱۵۰۰ الی ۲۰۰۰ کیلومتر دارند. در زمینه موشک‌های تاکتیکی سلاح‌های موشکی از ۱۹۹۳ الی ۲۰۰۵ در چندین مرحله ذیل استراتژی دفاع فعال از دریا‌های نزدیک با بردهای مختلف گسترش داده شده‌اند. در مرحله اول در سال ۱۹۹۳، موشک‌های سی اس اس ۶ و ۷ با برد ۱۰۵۰ و ۱۱۵۰ کیلومتری طراحی شده و به واحدهای رزمی تحویل داده شدند (Holslag, 2010: 22).

سپس این نوع از موشک‌ها تا سال ۱۹۹۹ به انواعی پیشرفته‌تر ارتقا داده شدند و در مرحله بعدی نیز تا سال ۲۰۰۵ دقت، برد و توان تخریب و انهدام آنها افزایش داده شد. این موشک‌ها برای انهدام کشتی‌ها و رزمناوهای دشمن در نبردهای احتمالی طراحی شده‌اند که قابلیت ارتش را در دفاع موثر از دریا‌های نزدیک افزایش داده است. به‌طور کلی، برنامه

موشکی چین رشد فزاینده به خود گرفته است تا جایی که در زمینه تولید موشک‌های کوتاه‌برد، میان‌برد و دور‌برد و تجهیز تجهیزات رزمی دریایی و هوایی به انواعی از موشک‌ها موفقیت‌های قابل ملاحظه‌ای داشته است و در زمینه موشک‌های دور برد خط تولید موشک دافنگ با برد بین ۱۳ هزار الی ۱۵ هزار کیلومتری با قابلیت حمل ۵۰ کلاهک هدایت‌شونده هسته‌ای را به بهره‌برداری رسانیده است.

۴-۳. نوسازی نیروی هوایی چین

نیروی هوایی ارتش آزادی‌بخش در سال ۲۰۱۴ دارای ۳۹۸ هزار نیرو بود که بدین ترتیب، بزرگ‌ترین نیروی هوایی در آسیا محسوب می‌شود. اکنون این نیرو به ۱۳۲۱ فروند جنگنده، ۱۳۴ بمب افکن سنگین و هواپیمای سوخت‌رسان و ۲۰ هواپیمای هشداردهنده و همچنین ۷۰۰ بالگرد مسلح مجهز است. بیشتر جنگنده‌های نیروی هوایی چین کهنه و از مد افتاده هستند، به طوری که تنها ۵۰۲ فروند جنگنده مدرن داشته و ۸۱۹ فروند جنگنده دیگر که در دهه ۷۰ قرن گذشته طراحی و ساخته شد. با این حال، چین در زمینه تولید جنگنده‌های جدید و مدرن به دست‌آوردهای زیادی رسیده و اکنون، چین در حال توسعه دو مدل جدید هواپیمای نظامی نسل پنجم یعنی J-20 و J-31 است (Holslag, 2014: 87).

این در حالی است که چین هم‌چنین اقدام به ساخت هواپیمای حمل و نقل راهبردی Y20 و بمب افکن جدید کرده است. برآورد می‌شود که نیروی هوایی چین دست کم ۱۵۰ جنگنده سوخو، ۹۵ جنگنده جی-۱۱، بیش از ۴۴ جنگنده جی ۱۱ بی دارد. جنگنده‌های جی ۱۱ شبیه به جنگنده‌های سوخو مجهز به موشک‌های پیشرفته پی ال-۱۲ هستند و با جنگنده‌های اف ۱۵ آمریکایی قابل مقایسه‌اند. نیروی هوایی چین هم‌چنین دارای دست کم ۱۵۰ جنگنده جی ۱۰ است که می‌توانند تا ۵۵۵ کیلومتر پرواز کنند. مدرنیزاسیون نیروی هوایی چین بر بهبود دفاع هوایی، توسعه جنگنده‌ها و توسعه دفاع از ناوگان هوایی کشور متمرکز است. توسعه بمب افکن‌های دور برد در سال‌های اخیر جزو برجسته‌ترین عرصه‌های مورد تمرکز نیروی هوایی ارتش چین است (Harris, 2015: 454).

به طوری که نیروی هوایی چین به سرعت شکاف در قدرتش را با توسعه یافته‌ترین

نیروهای هوایی غربی کاهش داده است. سند دفاعی چین در سال ۲۰۱۵، نیز تأکید کرده است که نیروی هوایی ارتش از دفاع از قلمرو هوایی به دفاع و نیز تهاجم تغییر کارکرد خواهد داد. در سال‌های اخیر ارتش پیچیدگی‌های آموزشی خلبانان در شرایط بسیار سخت را افزایش داده است. صنعت دفاع هوایی کشور نیز درگیر تقلایی روشن برای تولید تجهیزات و جنگنده‌ها و بمب افکن‌هایی ارتقا یافته‌تر است. این صنعت تا سال ۲۰۱۵ توانسته است انواعی از جنگنده‌های جی ۱۰ و جی ۱۱، چندمنظوره را تولید کند، جنگنده‌هایی که در کنار سوخوی که از روسیه خریداری کرده، همگی از نسل چهارم و نوع پیشرفته جنگنده‌های هوایی محسوب می‌شوند (Manyin, et al. 2015: 63).

تا کمتر از یک دهه پیش، چین فاقد چنین قابلیت‌هایی برجسته در عرصه جنگ‌های هوایی بود، هم‌اکنون نیز بیش از نیمی از جنگنده‌های ارتش از نسل سوم و یا از مدل‌های قدیمی‌تر هستند که در حال جایگزینی و یا روند ارتقا قرار گرفته‌اند و یا این که کارویژه‌های آنها در استراتژی‌های نبرد هوایی بازتعریف شده است. از ۲۰۰۹، چین بر توسعه دو نوع از جنگنده‌های نسل پنجم با نام‌های جی ۲۰ و جی ۳۱ مشغول شده است که با اف ۳۵ ایالات متحده قابل مقایسه و برابری هستند. این نسل از جنگنده‌ها از سال ۲۰۱۸ به نیروی هوایی ارتش خواهند پیوست (Harris, 2015: 450). جنگنده J-20 یک جنگنده رادارگریز نسل پنجم است. هواپیمای جنگنده دوموتوره که نمونه توسعه یافته آن توسط گروه صنایع هواپیمایی Chengdu برای ارتش آزادی‌بخش جمهوری خلق چین ساخته شده است. جی ۲۰ یکی از برنامه‌های ساخت هواپیمایی رادارگریز تحت نام اختصاصی J-XX بود که در اواخر سال ۱۹۹۰ آغاز شد. طرح اولیه در ابتدا به نام پروژه ۷۱۸ نام‌گذاری شد و نهایتاً در سال ۲۰۰۸ میلادی و طی رقابت با طرح پیشنهادی Shenyang که طرحی بزرگ‌تر از جی ۲۰ بود، توانست توسط PLAAF تأیید شود (Nakanishi, 2015: 11).

پروژه‌های جنگنده‌های نسل پنجم با سرمایه‌گذاری‌های کلان در حال انجام بوده و هدف ارتقاء سطح تسلیحاتی و تکنولوژیکی جنگنده‌های می‌باشد. بسیاری از این طرح‌ها برگرفته از طرح‌های موفق هواپیماهای گذشته بوده و به‌نوعی، طرحی جدید و ارتقاء یافته از آنها می‌باشد. این قابلیت‌ها نیروی هوایی چین را قادر کرده است که توانایی جنگ در فاصله بیش از هزار کیلومتری از سواحل چین را بر فراز دریاها کسب کند. مجموع قابلیت‌های هوایی در ترکیب با قابلیت‌های دریایی، موشکی و هسته‌ای و هم‌چنین

قابلیت‌های فزاینده فضایی و نیروی زمینی ارتش، قدرت نظامی پکن را به‌طور چشم‌گیری در مقایسه با همسایگانش افزایش داده است. به گونه‌ای که محرک‌های نیرومند و تأثیرگذار بر تقلای درونی و بیرونی اغلب همسایگان در آسیا پاسیفیک محسوب می‌شود. در ادامه به تأثیرات مدرنیزاسیون نظامی چین بر پیوندهای امنیتی دو جانبه ژاپن و ایالات متحده می‌پردازیم.

۵. تأثیرات مدرنیزاسیون نظامی چین بر منافع مشترک امنیتی ژاپن و آمریکا

۵-۱. دریافت تهدید ژاپن و آمریکا از قابلیت و نیات و مقاصد نظامی چین

مدرنیزاسیون ارتش چین یکی از مهم‌ترین محرک‌هایی است که بر پیوندهای امنیتی دولت‌ها در آسیا پاسیفیک تأثیر می‌گذارد. ارتش چین در طول بیش از دو دهه گذشته به یک ارتش مدرن مجهز به سلاح‌ها و تجهیزات پیچیده تبدیل شده است. گرچه تقلای حیات در سیستم آناشیک بین‌المللی قوی‌ترین مشوق رشد ارتش آزادی‌بخش خلق چین بوده است؛ اما در سطح منطقه‌ای مشخصاً مناقشه‌تایوان سناریویی طولانی برای پیش‌برد طرح‌های نظامی چین بوده است. علاوه بر آن، مناقشات سرزمینی با همسایگان از جمله هند و بوتان و مناقشات بر سر جزایر و قلمروهای دریایی در دریای جنوبی و دریای شرقی مشخصاً تأثیراتی تعیین‌کننده بر نوسازی تسلیحاتی و سازمانی ارتش چین داشته است. در طول دوره پس از جنگ جهانی دوم، هدف امنیتی ایالات متحده در منطقه آسیا پاسیفیک ایجاد و حفظ نفوذ غالب سیاسی بوده است. آمریکا چنین هدفی را با حفظ توانایی تفوق دریایی، هوایی و - در مقیاس کوچک‌تری - نیروی زمینی در این منطقه دنبال کرده است. چنین تفوقی با همکاری متحدین منطقه‌ای و برجسته‌ترین آنها یعنی ژاپن، در بخش وسیعی از حوزه گسترده آسیا پاسیفیک محقق شده بود (Nakanishi, 2015: 67).

اتحاد ژاپن و آمریکا سنگ بنای نظم منطقه‌ای بود که برای ممانعت از ظهور قدرت‌های خصم، یا دست کم بازدارندگی رقبا، تضمین آزادی دریاها و دفاع از دیگر متحدین در برابر توسعه‌طلبی نظام‌های سیاسی کمونیستی پی‌ریزی شده بود، قرار می‌گرفت. در طول این دوره طولانی ژاپن نقشی حیاتی در حمایت از این منافع امنیتی آمریکا در منطقه داشته و از طرفی، آمریکا نیز قوی‌ترین حامی امنیتی و سیاسی ژاپن در امور منطقه‌ای بوده است (Till, 2015: 56). مدرنیزاسیون نظامی چین به‌گونه‌ای بر محیط امنیتی منطقه‌ای

تأثیر گذاشته است که منافع ژاپن و آمریکا را تهدید می‌کند. رشد نیروی دریایی، هوایی، موشک‌های کوتاه‌برد، میان‌برد و دوربرد، قابلیت‌های هسته‌ای و فضایی چین در مقیاس حوزه غربی پاسیفیک تفوق نظامی آمریکا را با چالش‌هایی جدی مواجه ساخته است. به‌طور مشخص، توسعه قابلیت‌های نظامی که پکن آن را قابلیت‌های ضد دسترسی و انکار می‌خواند و هم‌چنین قابلیت‌های فزاینده طرح قدرت نظامی چین به تهدیدی مشترک برای منافع امنیتی ژاپن و آمریکا تبدیل شده است. واشنگتن نیات و مقاصد پکن در پیش برد قابلیت‌های ضد دسترسی و انکار و افزایش قابلیت همه‌جانبه طرح قدرتش را تقلا برای سلطه سیاسی و امنیتی چین بر حوزه شرقی پاسیفیک می‌داند (Turner, 2015: 86).

بر این اساس، ارتش چین قابلیت‌های نظامی خود را در زمینه زیردریایی‌ها، تجهیزات مین‌گذاری دریایی، تجهیز زیردریایی‌ها و جنگنده‌ها و بمب‌افکن‌ها به موشک‌ها و بمب‌های ضدکشتی و ضد زیردریایی و قابلیت‌های موشکی برای موشک‌باران پایگاه‌های نظامی آمریکا در منطقه از جمله ژاپن و سلاح‌های انهدام ناوگان‌ها و رزمناوهای دریایی را به‌طور فزاینده‌ای گسترش داده است. این امر بر دریافت تهدید از جانب چین بر مراکز تصمیم‌گیری در توکیو و واشنگتن عمیقاً تأثیر گذاشته و به واکنش سیاسی امنیتی ژاپن و آمریکا در حوزه شرقی پاسیفیک منجر شده است (Manyin, et al. 2015: 82). قابلیت‌های ضد دسترسی به‌طور روزافزونی در ترکیب با دیگر قابلیت‌های نظامی، ارتش چین را قادر می‌کند که تأثیرگذاری نیروی نظامی آمریکا را بر محاسبات و منافع خود در پاسیفیک کاهش دهد و در صورت ضرورت، بدون درگیری مستقیم با نیروی نظامی آمریکا اراده سیاسی خود را در مناقشات دریایی با ژاپن و دیگر همسایگان و مهم‌تر از آن بر تایوان تحمیل کند. ارتش آمریکا عمیقاً نگران است که قدرت فزاینده نظامی چین در این حوزه، اراده سیاسی پکن را تقویت کرده و به‌طور روزافزونی چین را قادر نمایند که در مناقشه تایوان و مناقشات دریایی مواضعش را بر دیگران تحمیل کند. این قابلیت‌ها هم‌اکنون نیز اثرات خود را در جهت تقویت مواضع پکن به هزینه آمریکا و ژاپن و دیگر همسایگان آشکار کرده است. رشد چشمگیر اقتصادی نیز پکن را قادر کرده است که نسبت به دو دهه گذشته میزان بودجه نظامی خود را دو برابر افزایش دهد. چین هم‌اکنون حدود ۲ درصد از تولید ناخالص ملی خود را صرف امور دفاعی می‌کند. در مقایسه با آن، ژاپن کمتر از ۱ درصد از تولید ناخالص ملی را صرف دفاع می‌کند. اهمیت چنین شکافی هنگامی

برجسته‌تر خواهد شد که به حجم اقتصادی چین توجه کنیم که انتظار می‌رود بزودی ایالات متحده را پشت سر گذاشته و به بزرگ‌ترین اقتصاد دنیا تبدیل شود. قابلیت‌های موشکی در کنار شمار فزاینده جنگنده‌های پیشرفته چین را قادر کرده است که در صورتی که ناگزیر شود پایگاه‌های آمریکا را در خاک ژاپن مورد هدف قرار دهد؛ در زمان صلح نیز چنین توانایی خود ناکامی چشمگیر برای بازدارندگی و چانه‌زنی‌های سیاسی در برابر چین است. این جنبه‌های نظامی در جای جای جهان در حال تغییر است؛ اما به لحاظ مجاورت جغرافیایی است که قابلیت‌های ارتش چین، توکیو را قویا نگران کرده است.

۲-۵. مناقشات دریایی چین و ژاپن

چین و ژاپن در دریای شرقی چین، بر سر جزایری که در دو کشور به ترتیب دیائویو و سنکاکو خوانده می‌شوند، اختلاف ارضی دارند. این جزایر خالی از سکنه هستند، و اگرچه تحت اداره توکیو قرار دارند، پکن نسبت به آنها ادعای ارضی دارد (Dyer and Chu, 2000). دو کشور در طول سال‌های گذشته سرگرم بهره‌برداری از منابع انرژی مجاور این جزایر بوده‌اند. به‌رغم توافق دو طرف، در خصوص این که اقدامی در مورد وضعیت قانونی این جزایر انجام ندهند، دولت ژاپن در ۱۱ سپتامبر ۲۰۱۲، سه تا از جزایر سنکاکو/ دیائویو را از مالک خصوصی‌شان خریداری کرد. توکیو این‌گونه وانمود کرد که قصد داشته مانع از اقدام ناسیونالیست مشهوری به نام شینتارو شود که فرماندار توکیو بوده و تصمیم داشت با جمع‌آوری اعانه ملی برای تملک این جزایر اقدام کند. کاری که نتیجه آن موجب تحریک بیشتر پکن می‌شد. اما این توجیه، گرچه اندکی لحن خصمانه پکن را تحت تأثیر قرار می‌داد، اما از آن به بعد رفت و آمد کشتی‌های چینی در محدوده دوازده مایلی دریایی جزایر سنکاکو/ دیائویو افزایش یافت و تظاهرات خشونت‌آمیز علیه ژاپن در چین از سر گرفته شد. دولت ژاپن قبل از ظهر یازدهم سپتامبر قرارداد خرید سه جزیره از جزایر سنکاکو را با شخصی که خود را صاحب این جزایر معرفی کرده، به امضا رسانیده است. سپس رسانه‌های رسمی در توکیو اعلام کردند که دولت این کشور حاضر نیست تأسیساتی مانند اسکله و فانوس دریایی را در جزایر نامبرده برقرار کند، بلکه جزایر را تحت مدیریت اداره امنیت دریایی خود قرار می‌دهد (Abe, 2015).

در پاسخ به این اقدام، وزارت خارجه چین اعلام کرد که جزیره دیائویو و جزایر اطراف

آن از قدیم جزیی از خاک چین بوده و کشور ما شواهد و مدارک تاریخی و حقوقی کاملی مستند بر آن دارد. هر اقدام یک جانبه ژاپن در قبال این جزایر غیرقانونی و نامعتبر بوده و با مخالفت قاطعانه چین رو به رو می‌شود و دولت چین در دفاع از حق حاکمیت خود بر جزیره دیاویو عزمی راسخ دارد. خبرگزاری شین هوا نیز به‌مثابه ارگان رسمی حکومت چین، اعلان داشت که ژاپن به مخالفت قاطعانه و گفت و گوهای جدی چین توجه نکرده و به هشدار جدی هو جین تائو رئیس جمهوری خلق چین در کنفرانس عالی‌رتبه سازمان همکاری اقتصادی آسیا و اقیانوس نیز توجهی نکرده و بر پیشبری روند خرید جزیره اصرار می‌کند. این موضوع به صورت جدی حاکمیت ارضی چین را هدف قرار داده و احساسات ملت چین را خدشه‌دار کرده و همچنین روابط چین و ژاپن را در مقابل جدی‌ترین چالش در قرن جدید قرار داده است. متعاقب آن در نوامبر ۲۰۱۳، پکن به‌طور یک‌جانبه منطقه هوایی فرضی را بر فراز دریای شرقی ترسیم کرد که به‌عنوان قلمرو دفاعی، خود را محق به حفاظت از آن می‌داند (Abe, 2015).

این قلمرو هوایی بر فراز جزایر مورد مناقشه با ژاپن نیز بسط یافته است. در پی آن ایالات متحده دو هواپیمای بمب افکن ب-۱۲، را در ۲۷ نوامبر ۲۰۱۳، بر فراز این جزایر به پرواز درآورد و سپس هواپیماهای ژاپنی نیز پرواز بر فراز این جزایر را ادامه دادند. در آوریل ۲۰۱۶، رسانه‌ها اطلاع دادند که ژاپن یک ایستگاه راداری در نزدیکی جزایر مورد مناقشه دریای چین شرقی راه‌اندازی کرده است که هدفش جمع‌آوری دائمی اطلاعات از این جزایر است. این پایگاه جدید نیروی دفاع شخصی ژاپن در «یوناگونی» واقع در غرب جزایر متعلق به ژاپن در دریای چین شرقی و در ۱۵۰ کیلومتری جزایر مورد مناقشه موسوم به سنکاکو مستقر شده است. چین و ژاپن هم‌چنین دارای اختلافات اساسی در زمینه بهره‌برداری از ذخایر نفت و گاز در دریای شرقی چین هستند. به‌همین سبب، ژاپن به‌شدت نسبت به اعلام منطقه دفاع هوایی از سوی چین در این دریا معترض است. مناقشات دریایی ژاپن و چین در پیوند با مناقشات دریایی در دریای جنوبی چین و فراتر از آن، چالش چین برای توازن قوای منطقه‌ای قرارداد. بیش‌ترین مناقشات ارضی چین با همسایگان این کشور مربوط به دریای جنوبی چین است که دارای ذخایر نفتی قابل‌توجهی است. چینی‌ها تمامی ۴۲۵ هزار کیلومتر مربع وسعت دریای جنوبی چین و ۷۵۰ جزیره واقع در آن را متعلق به این کشور می‌دانند و هرگونه ادعایی را در این

خصوص رد می‌کنند. پیش از آن، پکن در دریای جزیره‌ای از جزایر مورد مناقشه دریای جنوبی سیستم‌های ضد‌هوایی مستقر کرد. این سیستم موشکی در جزایر "وودی" در دریای چین جنوبی مستقر شده است. این جزایر بخشی از مجمع‌الجزایر پاراسل تحت سیطره چین است که ویتنام و تایوان نیز مدعی مالکیت آن هستند. این‌گونه مواضع چین در ترکیب با قابلیت‌های فزاینده نظامی ژاپن و ایالات متحده را عمیقاً نگران کرده است. توکیو و واشنگتن قابلیت‌های فزاینده نظامی چین را در ترکیب با نیت و مقاصد که از موضع‌گیری‌های پکن درک می‌کنند، تهدیدآمیز دریافته‌اند و بر این اساس، در جهت موازنه تهدید چین ائتلاف ژاپن و ایالات متحده مورد بازبینی و انبساط بیشتر قرار گرفته است (Auslin, 2016: 24).

۶. ائتلاف ژاپن - آمریکا در جستجوی موازنه تهدید چین

اتحاد ژاپن و آمریکا، برجسته‌ترین ابزاری است که دو کشور برای مقابله با تهدیدات مشترک و فزاینده چین در حوزه شرقی پاسیفیک به آن متوسل شده‌اند. رهبران ژاپن به این اتحاد، به‌مثابه اتحادی اجتناب‌ناپذیر می‌نگرند. از طرفی این اتحاد در نظام امنیتی که آمریکا در منطقه دنبال می‌ند، نقش حیاتی بازی کرده است. پس از جنگ سرد، پیامدهای رشد نظامی چین در محیط امنیتی منطقه‌ای سبب انبساط بیش‌تر این ائتلاف شده است (Allen, Krume, and Pollack. 2014). از اوایل دهه ۲۰۰۰، دو دولت به‌رغم محدودیت‌های حقوقی تلاش کرده‌اند که قابلیت عملیاتی این اتحاد به‌مثابه یک نیروی مشترک را بسط دهند. در همین راستا ژاپن برای تقویت توان بازدارندگی اتحاد دوجانبه‌اش با آمریکا، ماده‌های محدودکننده نیروی دفاعی کشور را مورد تفسیر و بازبینی قرار داده است. قانون اساسی ژاپن این‌گونه مورد بازبینی قرار گرفته است که هرگاه یک کشور خارجی که رابطه‌ای نزدیک با ژاپن دارد، مورد حمله قرار گیرد، توکیو می‌تواند با استفاده از نیروهای دفاع از خود، علیه متجاوز متوسل به زور شود. این تحول، زمینه تسهیل تقویت همکاری‌های نظامی ژاپن و آمریکا را فراهم کرده است. پیش از این در ۲۰۰۱، نیروهای دریایی دفاعی ژاپن در اقیانوس هند به پشتیبانی از عملیات تحت رهبری آمریکا در افغانستان پرداخته بود و نیروی هوایی ژاپن نیز در سال ۲۰۰۴، به همکاری با آمریکا در بازسازی عراق اقدام کرده بود (DiFilippo, 2015).

این‌گونه همکاری‌ها در پاسخ به تحولات محیط بین‌المللی صورت گرفته است. توکیو که با تهدید فزاینده چین مواجه است، نگران کاهش حمایت‌های امنیتی آمریکا در نتیجه کیفیت روابط پکن و واشنگتن در آینده است. بر این اساس، برای جلب حمایت بیشتر در دیگر موضوعات امنیتی از قبیل بحران افغانستان، بحران عراق و تحریم‌های بین‌المللی علیه ایران از مواضع ایالات متحده حمایت کرده است. در مواجهه با دگرگونی‌هایی که در پی مدرنیزاسیون فزاینده نظامی چین در محیط امنیتی شرق آسیا ایجاد شده است، نخست وزیر ژاپن، در ۲۶ دسامبر ۲۰۱۲، با هماهنگی با مقامات آمریکایی، به وزیر دفاع مأموریت داد که مسئولیت بازبینی در رهکردهای همکاری دفاعی با آمریکا را بپذیرد. این همکاری‌های امنیتی باید به‌گونه‌ای مورد بازبینی قرار می‌گرفت که قدرت بازدارنده اتحاد دو کشور را در رویارویی با تقویت مواضع چین در زمینه مناقشات منطقه‌ای افزایش دهد (Hughes, 2013: 6).

متعاقب آن در ۳ اکتبر ۲۰۱۳، کمیته مشورتی امنیتی آمریکا و ژاپن متشکل از وزرای دفاع و امور خارجه دو کشور به بررسی بازبینی همکاری‌های امنیتی در پاسخ به تحولات جدید پرداخت و کمیته فرعی همکاری دفاعی را برای پیش‌برد این بازبینی‌ها تعیین کرد. این کمیته مقرر کرد که تا پایان ۲۰۱۴، بازبینی در رهکردهای همکاری دفاعی دو طرف تکمیل شود و در نهایت در آوریل ۲۰۱۵، دو دولت اعلام کردند که بازبینی رهکردهای دفاعی متقابل، تکمیل شده است. مهم‌ترین موارد رهکردهای بازبینی‌شده عبارت‌اند از شناسایی تغییر محیط امنیتی منطقه‌ای و جهانی، تضمین ظرفیت اتحاد در پاسخ به حمله به ژاپن به‌عنوان جنبه اصلی همکاری امنیتی دو کشور، گسترش حوزه همکاری‌های امنیتی؛ به‌گونه‌ای که بازتاب سرشت جهانی اتحاد دو طرف باشد. ترویج همکاری عمیق‌تر امنیتی با دیگر شرکای امنیتی برای پیش‌برد منافع و ارزش‌های مشترک، تقویت مکانیزم‌های اتحاد برای تحکیم و هماهنگی موثرتر در پاسخ به هر وضعیتی، تقسیم متناسب نقش دو طرف با افزایش قابلیت‌ها و جستجوی شیوه‌های دیگر برای تقویت این اتحاد در جهت نیل به اهداف مشترک (Jimbo, 2014: 12).

بر این اساس، باراک اوباما در آوریل ۲۰۱۵، اعلان داشت که جزایر سنکاکو در پوشش اتحاد دو جانبه آمریکا و ژاپن است و واشنگتن در این خصوص از ژاپن حمایت می‌کند. در واقع برجسته‌ترین محرک بازبینی رهکردهای همکاری دفاعی دو کشور و هم‌چنین

تفسیر و بازبینی قانون اساسی ژاپن است. مدرنیزاسیون نظامی چین پیامدهای عمیقاً نگران‌کننده‌ای برای منافع دو دولت دارد. چین در بطن استراتژی ضد‌دسترسی برای حفظ منافع خود، قصدش را برای استفاده وسیع از زیردریایی‌های مدرن نظامی نشان داده است. از طرفی این قابلیت‌ها، آمریکا و ژاپن را ناگزیر می‌کند که برای حفاظت از خطوط دریایی و بازرگانی خود با توسل به سلاح‌های ضد زیردریایی امنیت این خطوط را تضمین کنند (Abe, 2015).

بنابراین، رقابت بر سر زیردریایی‌های پیچیده‌تر و سلاح‌های ضد زیردریایی در بین چین و از طرفی آمریکا و ژاپن در حال رشد است. از آنجا که پایگاه‌های نظامی ژاپن و ناوهای هواپیمابر نقش حیاتی در وزن نظامی آمریکا در حوزه شرقی پاسیفیک دارند، چین برای تقویت مواضع خود سرگرم افزایش قابلیت‌های موشکی و هوایی ضد دریایی و هدف قرار دادن پایگاه‌های مستقر در خاک ژاپن است، و از طرفی ژاپن و آمریکا سرگرم افزایش قابلیت سیستم‌های دفاع ضد موشکی و ضد هوایی هستند. پکن در زمینه‌ای حیاتی‌تر مشغول پیش‌برد توانایی‌های پیچیده‌تر نظامی هسته‌ای است و از آنجا که ژاپن فاقد چنین توانایی‌هایی است، به چتر هسته‌ای آمریکا پناه برده است (Takahashi, 2012: 67). این‌گونه مدرنیزاسیون نظامی چین سبب تقویت همکاری‌های نظامی و امنیتی ژاپن و آمریکا شده است.

نتیجه

اتحاد دفاعی دوجانبه آمریکا و ژاپن از آغاز شکل‌گیری، پاسخی به تهدیدات مشترک علیه منافع امنیتی دو دولت بوده است. در عصر جنگ سرد، شوروی و در پیوند با آن، جمهوری خلق چین و کره شمالی برجسته‌ترین مصادیق بازیگرانی بودند که دو دولت ژاپن و آمریکا منافع خود را در حوزه پاسیفیک با مخاطره توسعه‌طلبی آنها مواجه یافته بودند. بر این اساس، این اتحاد به مثابه ساختاری قابلیت‌های دو دولت را در رویارویی با چنین تهدیداتی به هم پیوند می‌داد. گرچه در طول این دوره طولانی ایالات متحده به مراتب نقش و هزینه‌های بیش‌تری در چارچوب این اتحاد دوجانبه بر عهده داشت. پس از پایان جنگ سرد و انتقال جمهوری خلق چین از دولتی انقلابی به دولتی با اهداف عمل‌گرایانه که در زمینه‌های مختلف اقتصادی و نظامی وارد فرایندهای نوسازی و مدرنیزاسیون شده

است، رشد اقتصادی روند نوسازی نظامی چین را به طرز چشم‌گیری گسترش داده و تعمیق کرده است. در نتیجه قابلیت‌های فزاینده نظامی چین مهم‌ترین محرک تأثیرگذار بر این اتحاد دوجانبه بوده است. گرچه برنامه فعال هسته‌ای و موشکی کره شمالی نیز از محرک‌ها یا مصادیق تهدیداتی بوده است که بر این اتحاد دوجانبه تأثیر گذاشته است؛ اما مدرنیزاسیون نظامی چین به مراتب بیش از آن بر تداوم، بازبینی و گسترش این اتحاد دوجانبه تأثیرگذار بوده است. در طول بیش از دو دهه گذشته، ظهور نظامی چین قابلیت‌های این دولت را برای طرح و اعمال قدرت در حوزه شرقی پاسیفیک افزایش داده است. به طوری که توانایی‌های موشکی، دریایی، هوایی و هسته‌ای چین برای هدف قرار دادن پایگاه‌های ایالات متحده در خاک ژاپن و یا نابود کردن تجهیزات نظامی آمریکا و ژاپن در آب‌های حوزه شرقی پاسیفیک به گونه‌ای چشم‌گیر رشد یافته است. در درجه اول، برای توکیو و واشنگتن توسل محتمل چین به چنین سلاح‌هایی علیه خود مطرح نیست، بلکه این قابلیت‌ها توانایی بازدارندگی متعارف و غیرمتعارف چین در برابر ژاپن و آمریکا را افزایش داده و به طور فزاینده‌ای سبب می‌شود که در چانه‌زنی‌ها و مناقشات دریایی و منطقه‌ای، چین از موضعی نیرومندتر ظاهر شود. چنین قابلیت‌های فزاینده‌ای گرچه هدف دفاع از منافع چین را به ویژه در مناقشات دریایی و مناقشه تایوان دنبال می‌کنند، اما آشکار است که تفوق نظامی آمریکا را به عنوان حامی امنیتی ژاپن و حافظ نظم منطقه‌ای در حوزه شرقی پاسیفیک به چالش کشیده است. بر همین اساس، ژاپن و ایالات متحده در پاسخ به رشد قابلیت‌های نظامی چین همکاری‌های امنیتی و دفاعی‌شان را در چارچوب اتحاد دوجانبه دو کشور بسط داده‌اند. از طرفی عدم قطعیت در باره نیت و مقاصد چینی قدرتمندتر لفاظی‌های پکن در خصوص توسعه صلح‌آمیز یا ظهور مسالمت‌آمیز را بی‌اعتبار می‌کند. در واقع، در توکیو و واشنگتن چنین باور استراتژیکی درباره چین وجود دارد که متناسب با افزایش قابلیت‌ها، تأثیرگذاری پکن بر محیط پیرامونی امنیتی در آسیا پاسیفیک افزوده می‌شود. از طرفی چین برای غلبه بر مقابله‌جویی بیشتر رقبای خارجی این سیاست را دنبال می‌کند که تا هنگامی که شرایط برای یافتن راه حل پایدار جهت یک منازعه منطقه‌ای به نفع چین تغییر نیابد، مذاکره یا رویارویی مستقیم درباره مناقشاتی را که به حاکمیتش مربوط است، به زمانی دورتر موکول می‌کند، یعنی زمانی که در پی افزایش بیشتر قابلیت‌هایش موانع کاهش یافته و قادر شود که به نحو مطلوبی به طور

مستقیم وارد این گونه مناقشات شود. این به معنای صرف نظر کردن چین از حاکمیتش نیست، بلکه به این معنا است که اراده سیاسی پکن بر اولویت توسعه اقتصادی و پایه پای آن و به صورت تدریجی مدرنیزاسیون نظامی در درجه اول متمرکز است، و هنگامی که به اندازه کافی قدرتمند شود، برای اعمال حاکمیت خود اقدام نماید. بر این اساس، دهه‌های آینده حوزه پاسیفیک شاهد رقابت بیشتر چین و رقبای منطقه‌ای‌اش در پیوند با ایالات متحده خواهد بود و اتحاد دوجانبه ژاپن و آمریکا نقشی مهم در چنین رقابتی بازی خواهد کرد. *

کتابنامه

منابع فارسی

- بزرگمهری، مجید. (۱۳۹۱). *تاریخ روابط بین‌الملل «۱۹۴۵-۱۸۷۰»*، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها، سمت.
- چگنی زاده، غلامعلی. (۱۳۹۲). موازنه قوا و روابط راهبردی چین با ایالات متحده آمریکا، *فصلنامه روابط خارجی*، سال پنجم شماره چهارم.
- رجب زاده، هاشم. (۱۳۶۵). *تاریخ ژاپن از آغاز تا معاصر، نگاهی به مایه های فرهنگ و تمدن امروز سرزمین آفتاب*، تهران: ناشر مولف.
- کسینجر، هنری (۱۳۹۱). چین. ترجمه حسین راسی، تهران، نشر فرهنگ معاصر.

منابع انگلیسی

- Armitage, Richard L., and Joseph S. Nye. (2012). “*The US-Japan Alliance: Anchoring Stability in Asia.*” *Washington, DC: Center for Strategic and International Studies* 2.
- Auslin, Michael. (2016). “Japan’s New Realism: Abe Gets Tough.” *Foreign affairs*. 95: 125.
- Allen, Kenneth W., Glenn Krume, and Jonathan D. Pollack. (1995). *China’s Air Force Enters the 21st Century*. RAND CORP SANTA MONICA CA.
- Abe, Shinzo. (2015). “Japan’s vision for a peaceful and healthier world.” *The Lancet* 386.10011: 2367-2369.
- Abe, Shinzo. (2015). “Toward an Alliance of Hope.” *Address to a Joint Meeting of the US Congress. April*. Vol. 29.
- Bitzinger, Richard A. (2015). “China’s Double-Digit Defense Growth.” *Foreign Affairs*, 19.
- Baker, Carl, and Brad Glosserman. (2013). “US Alliances in the Asia Pacific: Doing More and Expecting Less.” *Doing More and Expecting Less: The Future of US Alliances in the Asia Pacific*, *Pacific Forum CSIS, Issues and Insights*.

- Chanlett-Avery, Emma, et al. (2014). "JAPAN-US RELATIONS: ISSUES FOR CONGRESS." *Current Politics and Economics of Northern and Western Asia*, 23.4: 421
- Center, Sigur. (2015). "Shinzo Abe's Foreign Policy and Reactions from Asian Powers." *POLICY*.
- Chase, Michael S., et al. (2015). *China's Incomplete Military Transformation: Assessing the Weaknesses of the People's Liberation Army (PLA)*. Rand Corporation.
- Curtis, Gerald L., and Michael Blacker, eds. (1993). *Japan's foreign policy after the Cold War: coping with change*. East Gate Book.
- Christensen, Thomas J. (1999). "China, the US-Japan alliance, and the security dilemma in East Asia." *International Security*, 23(4): 49-80.
- Dyer, Jeffrey H., and Wujin Chu. 2000. "The determinants of trust in supplier-automaker relationships in the US, Japan, and Korea." *Journal of International Business Studies*: 259-285.
- DiFilippo, Anthony. (2015). *the Challenges of the US-Japan Military Arrangement: Competing Security Transitions in a Changing International Environment*. Routledge.
- Erickson, Andrew S. (2016). "AMERICA'S SECURITY ROLE IN THE SOUTH CHINA SEA." *Naval War College Review*, 69(1): 7.
- FRÜHLING, STEPHAN. (2016). "Managing escalation: missile defence, strategy and US alliances." *International Affairs*, 92(1): 81-95
- Fisher, Richard D. (2008). *China's military modernization: building for regional and global reach*. Greenwood Publishing Group.
- Furuoka, Fumitaka, Miki Oishi, and Mohd Aminul Karim. (2016). "Military expenditure and economic development in China: an empirical inquiry." *Defence and Peace Economics*, 27(1): 137-160.
- Harris, Matthew. (2015). "Deterring Chinese Ballistic Missile Threats to the US Homeland." *Comparative Strategy*, 34(5): 447-457.
- Holslag, Jonathan. (2010). *Trapped giant: China's military rise*. Vol. 416. Routledge.
- Hughes, Christopher. (2013). *Japan's Re-emergence as a 'normal' Military Power*. No. 368-369. Routledge.
- Jimbo, Ken. (2014). "What to expect from the new US-Japan Defense Guidelines." *East Asia Forum*. Retrieved from: <http://www.Eastasiaforum.Org/2014/10/28/what-to-expect-from-the-new-us-japan-defense-guidelines>.
- Kang, Chi-Hsin. (2015). *the military modernization of China in the war against Japan: Impacts of American aid and US-China military cooperation*.

- Diss. ST. JOHN'S UNIVERSITY (NEW YORK).
- Kentor, Jeffrey, and Edward Kick. (2015). "Bringing the military back in: Military expenditures and economic growth 1990 to 2003." *Journal of World-Systems Research*, 14(2): 142-172.
- Kristensen, Hans M., and Robert S. Norris. (2015). "Chinese nuclear forces, 2015." *Bulletin of the Atomic Scientists*, 71(4): 77-84.
- Li, Nan. (2015). "China's naval modernization and its impact on Asian Security." *Security and Conflict in East Asia*.
- LaFeber, Walter. (2008). *America, Russia and the Cold War 1945-2006*. McGraw-Hill Humanities/Social Sciences/Languages.
- Manyin, Mark E., et al. (2015). "Japan-US Relations: Issues for Congress." *Congressional Research Service*, 13.
- Nakanishi, Hiroshi. 2015. "Reorienting Japan? Security Transformation under the Second Abe Cabinet." *Asian Perspective*, 39(3): 405-422.
- Powell, Ralph L. (2015). *Rise of the Chinese Military Power*. Princeton University Press.
- Wortzel, Larry M. (1998). *China's military potential*. Army war cold strategic studies inst Carlisle barracks pa.
- Wah, Chin Kin, and Pang Eng Fong. (2000). *Relating the US-Korea and US-Japan alliances to emerging Asia Pacific multilateral processes: an ASEAN perspective*. March.
- Walt, Stephen .(1997) . "Why alliances endure or collapse." *Survival*, 39(1): 156-179.
- Walt, Stephen. (1988). Testing theories of alliance formation the case of Southwest Asia. *International Organization*, Vol.42, No.2, pp.275-316.
- Walt, Stephen. (1987). *The origins of alliances*. Cornell University Press.
- Walt, Stephen. (2009). Alliances in a unipolar world. *World Politics*, 61(01), 86-120.
- Sen, Tansen. (2015). "China as a Sea Power, 1127-1368: A Preliminary Survey of the Maritime Expansion and Naval Exploits of the Chinese People during the Southern Song and Yuan Periods." *Asian Studies Review*, 39(2): 336-338.
- Satake, Tomohiko. (2016). "The New Guidelines for Japan-US Defense Cooperation and an Expanding Japanese Security Role." *Asian Politics & Policy*, 8(1): 27-38.
- Tan, Andrew TH, ed. (2015). *Security and Conflict in East Asia*. Routledge.
- Takahashi, Sugio. (2012). "Counter A2/AD in Japan-US Defense Cooperation-Toward 'Allied Air-Sea Battle'." *Washington Project*, 2049.
- Till, Geoffrey. (2015). "*Fire on the water: China, America and the future of the Pacific*", [Book Review]: 56.
- Turner, Brett William. (2015). *Understanding Shinzo Abe's Vision for Japan: a Political Theory Approach*.

